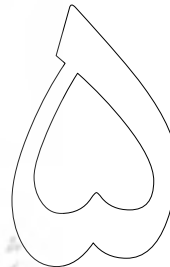


چالش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز چین



* بهاره سازمند

** فریبرز ارغوانی پیرسلامی

* بهاره سازمند استادیار روابط بین‌الملل و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران می‌باشد.
sazmand_bahareh@yahoo.com

** فریبرز ارغوانی پیرسلامی دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران می‌باشد.

تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۱/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۱۲

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱، صص ۱۷۸-۱۴۵.

چکیده

هدف اصلی این مقاله تشریح چالش‌های منطقه‌ای فراروی تحقق دکترین ظهور مسالمت‌آمیز چین با تأکید بر معضلات ژئوپلیتیکی است. اعلام دکترین ظهور مسالمت‌آمیز در سال ۲۰۰۳ به‌مثابه راهبرد کلان سیاست خارجی چین با هدف از بین بردن «تصور تهدید» و ایجاد ثبات منطقه‌ای که پیش‌نیاز رشد و توسعه اقتصادی چین است، محور اصلی فعالیت‌های دیپلماتیک چین در آغاز هزاره جدید می‌باشد. این نوشتار با طرح این مسئله که چرا چالش‌های ژئوپلیتیک در سطح منطقه شرق آسیا مهم‌ترین مانع در برابر تحقق دکترین ظهور مسالمت‌آمیز و اهداف آن است با استفاده از روش تبیینی - تحلیلی، بر این نظر است که برخلاف چالش‌های ژئواکونومیک و ژئوکالچر که پاسخ چین برای مدیریت آنها مؤثر بوده، حوزه ژئوپلیتیک به لحاظ پیچیدگی و ارتباط با سیاست قدرت واجد بیشترین ظرفیت برای تقویت «تصور تهدید» از چین نزد کشورهای منطقه می‌باشد. تشریح «تصور تهدید» و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز و اشاره به چالش‌های فراروی تحقق این دکترین به‌ویژه در حوزه ژئوپلیتیک، بخش‌های اصلی این نوشتار است.

واژه‌های کلیدی: چین، ژئوپلیتیک، شرق آسیا، تصور تهدید، ظهور مسالمت‌آمیز

مقدمه

با وجود تشدید فرایند جهانی شدن و اولویت یافتن رشد و توسعه اقتصادی در سپهر منافع ملی کشورها، هنوز الزامات سخت‌افزاری قدرت دارای اثرگذاری بالایی در روابط میان دولت‌ها و ملت‌هاست. در کنار این امر، میراث‌های به‌جای‌مانده از نظام‌های پیشین بین‌المللی که رنگ‌وبوی ایدئولوژیک و قدرت‌گرایانه آنها منشأ بسیاری از تحولات و دگرگونی‌های مقطع فعلی نیز می‌باشد، سبب شده تا الزامات جدید مورد توجه کشورها به‌ویژه در بخش‌های توسعه و امنیت پایدار همواره با نوعی تردید در تحقق نهایی همراه باشد.

جمهوری خلق چین^۱ به عنوان یکی از مهم‌ترین قدرت‌های در حال ظهور^۲ عصر حاضر در سه دهه اخیر که از آغاز برنامه اصلاحات و در ادامه رشد خیره‌کننده اقتصادی آن می‌گذرد، همواره در کنار مقوله اهتمام به تداوم مسیر رشد، بخش عمده‌ای از توان فکری و مادی خود را صرف پاسخ‌گویی به چالش‌هایی در سطوح گوناگون کرده است که در حالت عادی، عدم مدیریت آنها می‌تواند روندهای تحول و رشد را دگرگون کند. با پذیرش این اصل بدیهی در فرایند توسعه که ثبات و آرامش، پیش‌نیاز اولیه و ضروری حرکت به سمت شکوفایی و رونق است، نخبگان حاکم در چین تلاش کرده‌اند تا این ثبات و آرامش را در سطوح گوناگون داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در راستای اهداف خود مهیا سازند. در این مسیر، صرف‌نظر از مسائل داخلی که در حیطه مدیریت مبانی قدرت و مشروعیت مورد بحث قرار می‌گیرد، سطح منطقه‌ای که چین در آن واقع شده از دیرباز محل منازعه و ظهور

چالش‌های عمده‌ای بوده است؛ چالش‌هایی که بخشی از آن ماحصل دوران جنگ سرد و رقابت ابرقدرت‌ها بوده و بخش دیگر آن نتیجه تحولات و دگرگونی‌های درون منطقه‌ای. این چالش‌ها در مقاطع مختلف بخشی از جریان سیاست‌گذاری در نظام کمونیستی چین را به خود مشغول داشته است، زیرا عدم مدیریت آنها با اهداف و رویه درپیش گرفته شده توسط چین در تضمین امنیت اقتصادی و فراتر از آن امنیت فراگیر، همخوانی نداشته است.

منطقه شرق آسیا که از دو حوزه ژئوپلیتیکی شمال شرق (چین، ژاپن و شبه جزیره کره) و جنوب شرق آسیا (کشورهای عضو آ.سه.آ.ن^(۱)) سامان می‌یابد، بنا به ویژگی‌های فرهنگی، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک، همواره مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده و در همین راستا مداخلات فرامنطقه‌ای در کنار گسل‌های منازعه درون منطقه‌ای، عاملی برای تقویت بی‌ثباتی و فقدان امنیت بوده است؛ امنیت و ثباتی که برای بسیاری از کشورهای این منطقه از جمله چین که رشد اقتصادی را تجربه می‌کند، به مثابه عنصر جوهری پیشرفت تلقی می‌شود. بنابراین در این شرایط، حساسیت‌ها و دغدغه‌های نظام سیاسی حاکم بر چین برای مدیریت جریان‌ها و روندهای منازعه‌خیز که به ویژه در بعد ژئوپلیتیک تحت عنوان چالش از آنها یاد می‌شود، در دکترین‌ها و راهبردهای سیاست‌گذاری نمود می‌یابد و از این جهت تفکر یا دکترین ظهور مسالمت‌آمیز^۱ در آغاز هزاره جدید نمونه‌ای از آن است.

نوشتار حاضر با درک میزان اهمیت مدیریت چالش‌های منطقه‌ای برای مقامات چین، با در نظر گرفتن این پرسش محوری که چرا چالش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای در شرق آسیا مهم‌ترین مانع در برابر تحقق دکترین ظهور مسالمت‌آمیز به شمار می‌رود؟ معتقد است «از آنجا که چالش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای از ظرفیت بالایی در ایجاد «تصور تهدید» از چین در سطح منطقه شرق آسیا برخوردارند، این دسته از چالش‌ها مهم‌ترین مانع در برابر تحقق دکترین ظهور مسالمت‌آمیز چین می‌باشد».

در راستای آزمون فرضیه مورد نظر، بخش نخست از این مقاله با بررسی ابعاد و زوایای شکل‌گیری «تصور تهدید» از چین در سطح منطقه، به واکاوی چرایی تدوین، ابعاد و اهداف دکترین ظهور مسالمت‌آمیز به مثابه پاسخی به «تصور تهدید»

می‌پردازد. با شناخت جایگاه و اهمیت این دکترین در سیاست‌گذاری مقامات چینی بخش دوم به چالش‌های سه‌گانه ژئواکونومیک، ژئوکالچر و ژئوپلیتیک که متوجه تحقق این دکترین است، پرداخته و نوع سوم این چالش‌ها را در بررسی خود محوریت می‌بخشد.

۱. جایگاه سطح تحلیل در سیاست خارجی چین

یکی از موضوعات مهمی که در زمان تحلیل سیاست خارجی کشورها به صورت آشکار یا ضمنی به آن توجه می‌شود، موضوع «سطح تحلیل»^۱ است. بر این اساس پژوهشگران سیاست خارجی در پژوهش‌های خود ممکن است برای یکی از مؤلفه‌های افراد تصمیم‌گیرنده، نهادهای تصمیم‌گیری، ساختار نظام بین‌الملل، احزاب و گروه‌های هم‌سود و مؤلفه‌های ملی تشکیل‌دهنده قدرت کشورها نقش محوری قائل شوند.

اگر از منظر سطح تحلیل خرد به موضوع توجه شود، می‌توان گفت که متغیرهای فردی و نقش‌گرایانه، بوروکراتیک و ملی در قالب سطح تحلیل خرد سیاست خارجی قرار می‌گیرند.

متغیرهای فردی به ارزش‌ها، باورها، ایدئولوژی، برداشت، ویژگی‌های فردی، تصورات و تجارب تصمیم‌گیرندگان و رهبران اشاره دارد. این متغیر در کنار متغیر نقش (که بدان پرداخته خواهد شد) در سیاست خارجی کشورهایی همچون چین با نوع نظام سیاسی خاص حاکم بر آن، تأثیرگذاری بسیاری دارد.

به لحاظ ارزش‌ها و گرایش‌های ایدئولوژیک در دوران پس از جنگ سرد هر دو رهبر چین (جیانگ زمین^۲ و هو جین تائو^۳) که از جمله اعضای ارشد حزب حاکم (کمونیست) بوده‌اند، از زمان عضویت در این حزب مقامات و سمت‌های گوناگونی را کسب کرده‌اند. با وجود پذیرش اصول و مرام حزب کمونیسم، این اعتقاد وجود دارد که رهبران حزبی این کشور به‌ویژه از نسل دوم به بعد (نسل دنگ شیائوپینگ)

1. Levels of Analysis

2. Jiang Zemin

3. Hu Jintao

مسئله ایدئولوژی را واجد اولویت ندانسته و نوسازی و ارتقای جایگاه کشور را مهم‌تر و ارجح می‌دانند (Lanteigne, 2009: 19).

با وجود پذیرش این اعتقاد که نسل‌های بعدی حزب کمونیسم در هیئت رهبران کشور نسبت به اسلاف خویش بیشتر علاقه‌مند به نوسازی و بهبود وضعیت چین در عرصه داخلی و بین‌المللی هستند،^(۲) محافظه‌کاری نیز به وجه مشخصه رفتاری آنها تبدیل می‌شود، زیرا حفظ شرایط رشد اقتصادی با ایجاد یک محیط امن و باثبات داخلی و بین‌المللی برای تضمین تداوم جریان توسعه، آنها را از مخاطره‌جویی در هر دو حوزه بازمی‌دارد (Lanteigne, 2009: 19).

با اهمیت یافتن متغیر فردی در سیاست خارجی چین می‌توان اثرگذاری جیانگ زمین و هو جین‌تائو را بر سیاست خارجی به‌خوبی مشاهده کرد. جیانگ زمین به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور در نظام سیاسی چین پس از پایان دوران جنگ سرد، با اعتقاد به اینکه «سیاست خارجی باید دربرگیرنده درک صحیح، تعامل صلح‌آمیز با موقعیت‌ها، فهم فرصت‌ها و بهترین استفاده از شرایط باشد» (Dreyer, 2008: 18). برخلاف میراث مائو که بر تقابل غرب و شوروی تأکید داشت، خروج چین از وضعیت انزوا و تضمین رشد و پیشرفت این کشور را در گرو تعامل با بازیگران اصلی نظام بین‌الملل می‌دانست. از این‌رو وی بنا به ابتکار شخصی، دو راهبرد عمده در سیاست خارجی چین در دهه ۱۹۹۰ درپیش گرفت. اول طرح ایده «دیپلماسی قدرت‌های بزرگ»^۱ که با جایگزین کردن آن با راهبرد انگلیسی «پنهان نمودن توانایی‌های چین و خرید زمان»^۲ بر آن بود که، درحالی‌که چین در دهه ۱۹۹۰ میلادی به دلیل توانایی نسبی نظامی - سیاسی و اقتصادی خود هنوز یک قدرت بزرگ نبود، باید ایفای نقش خود را ضمن افزایش روابط با قدرت‌های بزرگ در منطقه آسیا - پاسیفیک به اجرا گذارد (Lanteigne, 2009: c6).

دومین ابتکار شخصی جیانگ زمین در دوران رهبری وی عمدتاً ناشی از فضای حاکم بر نظام بین‌الملل (پایان نظام دوقطبی و عدم جایگزینی نظام نوین با

1. Great Powers Diplomacy (Daguo Zhaulue)

2. Hiding China's Capabilities and Biding Its Time

ویژگی‌های باثبات) و فرایندهای آن بود. طرح «مفهوم جدید امنیتی»^۱ که براساس آن منافع مشترک و نه توانایی‌های نظامی، پیش‌شرطی برای امنیت بوده و روش اعتمادسازی متقابل، نه توازن و بازدارندگی نظامی ابزاری مهم برای تأمین امنیت است (Feng, 2007: 84)، در همین راستا قابل توصیف است.

این تصور وی از حوزه‌های راهبردی سیاست خارجی در طول دهه ۱۹۹۰ باعث شد تا تفاسیر متعددی از پیامدها و نتایج سیاست خارجی وی به‌عمل آید. درحالی‌که برخی، ابتکارات سیاست خارجی وی را ستوده و آن را عامل بهبود موقعیت چین در دهه ۱۹۹۰ دانسته‌اند، برخی دیگر با اتخاذ منطق پیامد، معتقدند که سیاست‌های جیانگ علی‌رغم بعد نظری آن، در عمل با توفیق همراه نبوده است. شکست مذاکرات پیوستن به سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۹، بحران در تنگه تایوان (۹۶-۱۹۹۵)، تعارضات دیپلماتیک با آمریکا و اجازه حضور لی تنگ‌هویی،^۲ رئیس‌جمهور تایوان در آمریکا در سال ۱۹۹۵ از جمله شواهد متقصدان سیاست خارجی وی در توصیف عدم کامیابی او می‌باشد (Saich, 2004: 77-79). بااین‌حال نمی‌توان از نقش جیانگ در توسعه روابط منطقه‌ای، موفقیت چین در مدیریت مسائل و دفع انتقادات بین‌المللی از مسئله حقوق بشر چین در دهه ۱۹۹۰ به‌ویژه پس از حوادث میدان تیان‌آن‌من، اعاده صلح آمیز هنگ‌کنگ و ماکائو، مدیریت بحران مالی شرق آسیا در سال ۱۹۹۸-۱۹۹۷ و تفکیک کامل ایدئولوژی از سیاست غافل ماند.

همانند جیانگ زمین، هو جین‌تائو نیز از زمان تصدی ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۰۳ بر کاهش نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی تأکید خاصی داشت. چنان‌که بسیاری، حضور فعالانه چین در مذاکرات با کره شمالی (علی‌رغم علقه‌های ایدئولوژیک با پیونگیانگ) پیرامون بحران هسته‌ای شبه‌جزیره کره را در این راستا دانسته‌اند (Saich, 2004). هو جین‌تائو برخلاف مائو که غالباً با ایده انقلابی خود سیاست خارجی را بر محور کمک به جنبش‌های انقلابی کمونیستی در سایر کشورها می‌دید، عمدتاً به همگرایی سیاسی و اقتصادی با نظام بین‌الملل تأکید

1. New Security Concept

2. Li Tung Hui

می‌کند.

هو جین تائو نیز همانند جیانگ زمین، با پیش‌زمینه‌ای علمی و تکنوکراتیک نخستین مأموریت‌های خود را در ذیل حزب کمونیست به‌عنوان ناظر حزبی در نواحی چون گازنو^۱ و تبت^۲ به انجام رساند و به‌دلیل حضور در نواحی دوردست، وی ضمن علاقه‌مندی به توجه برای مقابله با فقر و افزایش برابری اقتصادی در عرصه سیاست خارجی غالباً متوجه حمایت از ایده عدالت و انصاف در عرصه نظام مالی بین‌المللی و توجه به کمک‌های جهانی، همکاری و مشارکت در اقدامات پاسدار صلح است (Lanteigne, 2009: c1). با وجود آنکه برخی سیاست‌های وی را بازتاب دوره جیانگ در حمایت از توسعه تجارت و بهره‌وری فزاینده از جهانی‌شدن، تعامل با وضع موجود بین‌المللی، ضرورت رشد و توسعه اقتصادی کشور و اعتراض به نوع ائتلاف‌های بین‌المللی با غرب می‌دانند، اما درحالی‌که جیانگ زمین بر ضرورت دیپلماسی کشورهای پیرامونی آسیایی و قدرت‌های بزرگ تأکید می‌نمود، دیپلماسی هو جین تائو با رویکردی بین‌منطقه‌ای^۳ به سایر مناطق از جمله اروپا، امریکای لاتین و آفریقا نیز نگاهی خاص دارد (Saich, 2004: 6).

رهبران نسل سوم و چهارم چین (جیانگ و هو) با پیش‌زمینه رشد و تربیت در دهه ۱۹۶۰ (دوران آشوب و انقلاب فرهنگی و شکاف‌های چین - شوروی) عمدتاً ثبات را وجه مسلم دیدگاه‌های خود قرار داده و حفظ روابط دوستانه با کشورهای منطقه و مجاور و نیز مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی را بسیار مهم تلقی می‌کنند (Feng, 2007). علاوه بر آن هر دو رهبر، چین را به‌عنوان یک قدرت درحال‌ظهور در درون نظام بین‌الملل دیده و لذا تفکر بین‌المللی آنها از چین، از یک قدرت میانه تعقیب‌کننده رویکرد مواجهه‌جویانه با نظام بین‌المللی به رویکرد دولتی تبدیل شده است که ضمن توجه به ثبات بین‌المللی، ارتقاء جایگاه خود را در شأن یک قدرت بزرگ تعقیب می‌کند.

در مجموع هو جین تائو با تأکید بر ضرورت پرهیز از نگاه رمانتیک به سیاست

1. Gaznu

2. Tibet

3. Cross-Regional Diplomacy

خارجی (در انتقاد از دوره جیانگ)، ارائه رویکرد واقع‌بینانه، استفاده از قدرت چین در راستای اهداف خارجی چندوجهی، توجه به مفاهیم نوین امنیت، نظریه همسایه خوب و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز^۱، سیاست خارجی مردم‌محور و دیپلماسی انرژی را مهم‌ترین رویکردهای خود در هدایت سیاست خارجی در نظر گرفته است (Lam, 2006: c5).

۲. چین، «تصور تهدید» و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز

سیاست خارجی جمهوری خلق چین از آغاز هزاره جدید میلادی به‌ویژه بعد از روی کار آمدن هو جین‌تائو به‌عنوان رئیس‌جمهور در سال ۲۰۰۳ میلادی دارای ابعاد متعدد و درعین‌حال پیچیده‌ای شده است. این حوزه سیاست‌گذاری علاوه‌بر وظیفه حفاظت از منافع ملی چین، در سطح جهانی پیرو اعلام دکترین «دیپلماسی پیرامونی»^۲ و اعلام نظریه «همسایه خوب»، ناگزیر از توجه به روندها و تحولات منطقه‌ای و مدیریت الگوهای رفتاری در این حوزه شده است (Lanteigne, 2009: 109-110) و از آنجایی که اولویت اصلی - تضمین رشد اقتصادی - واجد جایگاهی ویژه بوده بنابراین، جهت‌گیری‌ها و راهبردهای سیاست خارجی به‌گونه‌ای ساماندهی شده است که در راستای پیشینه شدن نقش اقتصادی چین در منطقه و جهان، تعامل و همکاری با کشورهای همسایه مدنظر قرار گرفته و درعین‌حال تصورات منفی تکوین‌یافته در نزد نخبگان کشورهای منطقه فروکش کند (Heberer & Schubert, 2009: 9; 29). بنابراین پاسخ‌گویی و مقابله با «تصور تهدید» از چین در نزد کشورهای منطقه از سوی مقامات پکن دارای جایگاهی ویژه است.

۲-۱. چین و تصور تهدید در سطح منطقه شرق آسیا

با وجود آنکه به‌نظر می‌رسید با پایان جنگ سرد بسیاری از مخاصمات در سطوح گوناگون منطقه‌ای و بین‌المللی در عمل، فلسفه وجودی خود را از دست داده و تنش‌ها کاسته شود، اما ذهنیت باقی‌مانده از نقش قدرت‌ها و تمایلات آنها همواره مسئله‌ای بوده که در بسترهای زمانی مختلف زمینه‌ساز نقش و موضع‌گیری‌های

1. Theory of Good Neighborliness and "peaceful rise" Doctrine
2. Peripheral Diplomacy

غیرهمکاری جویانه شده است.

با کاسته شدن از غلظت ایدئولوژی‌گرایی در سیاست خارجی چین به دنبال انجام اصلاحات داخلی و حاکم شدن رهبران عمل‌گرا بر حوزه‌های تصمیم‌گیری، این انتظار وجود داشت که به تدریج ذهنیت و تصورات نخبگان کشورهای همسایه چین تغییر کرده و در یک فرایند زمانی میان‌مدت، شرایط برای تقویت همکاری‌ها و تعاملات گسترده فراهم شود. اما این موضوع نه تنها محقق نشد، بلکه از سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ به تدریج «تصور تهدید» در وضعیت نوین تکوین یافته و سایه خود را بر روابط پکن با کشورهای منطقه گستراند. این «تصور تهدید» که معلول عوامل ژئوپلیتیک، ریشه‌های ارزشی - تاریخی و زمینه‌های اقتصادی می‌باشد (نک: Amador, 2010؛ Mao, 2007) با نمونه‌های تاریخی متعددی قابل تأیید است:

- تلقی اندونزی از چین در برهه‌ای از زمان به‌عنوان تهدید جدی به‌ویژه پس از کودتای کمونیستی جاکارتا در سال ۱۹۶۵؛
- ابراز نگرانی مقامات ویتنام از حمایت چین از گروه‌های مخالف با توجه به عقبه حمایت این کشور از دولت خمرها و متعاقباً حمله به این کشور در اوایل سال ۱۹۷۹؛

- حمایت چین از دولت میانمار به‌ویژه پس از حوادث سال ۲۰۰۷ در سرکوب تظاهرات ضددولتی در این کشور (Lanteigne, 2009).

جلوگیری از تقویت این «تصور تهدید» در نزد کشورهای منطقه همواره یکی از دغدغه‌های مهم سیاست خارجی چین پس از جنگ سرد بوده و در همین راستا ارائه دکترین‌هایی همچون ظهور مسالمت‌آمیز به‌مثابه راهبردی در نظر گرفته می‌شود که در بلندمدت می‌تواند در ممانعت از این تصور و تشدید آن تأثیرگذار باشد.

۲-۲. تصور تهدید و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز

تبدیل شدن رشد و توسعه اقتصادی به مهم‌ترین محور مشروعیت‌بخش نظام سیاسی حاکم در چین باعث تغییرات عمده‌ای در حوزه‌های تصمیم‌گیری به‌ویژه سیاست خارجی شد؛ از این‌رو تلاش برای تحقق پیش‌نیازهای این عامل مشروعیت‌زا هم واجد جایگاه مهمی در سیاست خارجی است. با این الزام، از آغاز دهه ۱۹۹۰ وجه

اهتمامی مقامات چینی بر آن قرار گرفت تا محیط مساعد رشد و توسعه اقتصادی در سطوح سه‌گانه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را مهیا کنند. در سطح منطقه‌ای گرچه ارائه سیاست همسایه خوب از سوی جیانگ زمین نویدبخش حرکت به سوی همکاری با همسایگان و کاهش تنش‌ها بود، اما عدم توجه به این سیاست به‌مثابه یک راهبرد فعال و پویا از یک سو و معطوف شدن نگاه مقامات پکن در آن زمان در ذیل راهبرد دیپلماسی قدرت‌های بزرگ^۱ به بسط روابط با کنش‌گران اصلی نظام باعث شد تا همچنان حوزه تصمیم‌گیری سیاست خارجی در مقابله جدی با «تصور تهدید» در سطح منطقه با خلاء مواجه باشد (Lam, 2006: 159; Teng, 2007).

با این حال سال ۲۰۰۳ آغاز ارائه رویکردی جدید در سیاست خارجی پکن در قبال کشورهای منطقه بود. تصدی مقام ریاست‌جمهوری توسط هو جین‌تائو در این سال باعث شد تا نخست، مسئله ایدئولوژی با حساسیت کمتری دنبال شده یا دست‌کم نمود خارجی آن کم‌رنگ شود و دوم اینکه وی برخلاف جیانگ زمین روابط با قدرت‌های بزرگ را محور سیاست خارجی ندانسته و بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های بین‌المللی از جمله سطح منطقه‌ای را مورد توجه قرار دهد. در همین راستا، با هدف ارائه پاسخی جدی و مدیریت یکپارچه جریان‌های ایجادکننده چالش «تصور تهدید»، دکتورین ظهور مسالمت‌آمیز با درون‌مایه‌های قوی منطقه‌ای در این زمان مطرح شد. این دکتورین برای نخستین بار در سطح آکادمیک توسط گروهی از دانشگاهیان مؤسسه شانگهای مطرح و به‌طور رسمی در سال ۲۰۰۳ طی سفر هو به جنوب شرق آسیا اعلام شد (Teng, 2007: 81; Lam, 2006: 166).

این مفهوم با تضمین این واقعیت که چین هرگز به‌دنبال هژمونی نبوده و نخواهد بود، دارای یک بعد اقتصادی قدرتمند نیز می‌باشد. همان‌گونه که ژنگ بی‌جیانگ^۲ می‌گوید: «ظهور مسالمت‌آمیز بر این امر دلالت دارد که چین باید به‌دنبال یک محیط جهانی مسالمت‌آمیز برای خود باشد و تلاش کند تا صلح جهانی را از طریق توسعه تضمین کند». بنا بر نظر وی، «چین با دوری از تلاش برای آسیب رساندن به سایر کشورها به دنبال کسب بیشترین دستاوردهاست» (Cited in Lam,

1. Great Powers Diplomacy
2. Zheng Bijiang

(2006: 166). همچنین ون جیابائو^۱ - نخست‌وزیر فعلی چین - در تشریح این دکترین در کنفرانس مطبوعاتی خود در سال ۲۰۰۴ در کنگره ملی خلق بیان داشت که «ظهور چین اساساً متعلق به نیروهای درونی کشور و مطابق با فلسفه استقلال و ظهور جدید است». وی بر آن است که «ظهور چین نیازمند تلاش حداقل هفت نسل متفاوت است و در این راه ما جلوی سایر مردمان را نخواهیم گرفت». در سخنرانی دیگری نیز در سال ۲۰۰۵ در دانشگاه هاروارد، وی ابراز داشت که کشورش آرمان کنفوسیوسی «در نظر گرفتن صلح به‌مثابه والاترین آرمان»^۲ را رعایت می‌کند (Cited in Lam, 2006: 166).

مجموعه این دعاوی متفکران و سیاستمداران چین پیرامون تأکید بر مسالمت‌آمیز بودن ظهور چین نه‌تنها به حوزه سخنرانی و مباحث فکری - نظری محدود نشد بلکه کاهش «تصور تهدید» در حوزه‌های موضوعی به‌طور جدی در دستورکار مقامات پکن قرار گرفت.

به لحاظ سیاسی، این دکترین بیانگر آن است که چین در مسیر توسعه خویش هرگز نه به‌دنبال به‌چالش کشیدن و جایگزینی قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای است و نه آنکه قصد مواجهه‌جویی سیاسی را در سر دارد (Teng, 2007: 85). نمود عینی این وضعیت در دوره صدارت هو و نخست‌وزیری ون جیابائو، کاهش تأکید بر منازعات حاکمیتی و اختلافات مرزی و تمرکز بیشتر بر توسعه منافع مشترک بوده است؛ به‌طوری‌که پکن در اواخر سال ۲۰۰۳ پیمان عدم تجاوز با آسه‌آن را به امضاء رساند که براساس آن به‌جای منازعه، بر نیل به منافع مشترک تأکید شد. علاوه بر آن، فرماندهان ارتش آزادی‌بخش خلق^۳ با هدف نشان دادن حسن‌نیت در عرصه نظامی به‌ویژه در حوزه آسیا - اقیانوس آرام، ضمن پافشاری بر دفاعی بودن رویکرد نظامی چین، بر همکاری در این حوزه تأکید کردند؛ چنان‌که ژنرال **کائو گانگ‌چوان**^۴ در سفر خود به جنوب شرق آسیا بیان داشت که «چین در مسیری که برخی قدرت‌های بزرگ گام نهادند، حرکت نخواهد کرد و هیچ‌گاه با ظهور قدرت

-
1. Wen Jiabao
 2. Taking Peace as a Highest Ideal (yiheweigui)
 3. People Liberation Army (PLA)
 4. Cao Gangchuan

به سمت توسعه‌طلبی متمایل نخواهد شد» (Lam, op.cit:167-9).

به لحاظ اقتصادی، ظهور مسالمت‌آمیز، نشانگر این نکته است که چین سرمایه، فناوری و منابع را از طریق ابزارهای صلح‌آمیز به‌دست خواهد آورد و از این‌رو اقتصاد خویش را از رهگذر توسعه‌طلبی یا مسیرهای مشابه آن بسط نخواهد داد. در سطحی عمل‌گرایانه‌تر، نظریه‌پردازان چینی میان گسترش سریع اقتصادی در ده سال گذشته و صعود ژاپن و چهار اژدهای آسیایی (کره جنوبی، سنگاپور، تایوان و هنگ‌کنگ) از دهه ۱۹۷۰ به بعد تمایز قائل می‌شوند. ادعای آنها بر این محور استوار است که درحالی‌که معجزه اقتصادی ژاپن و چهار اژدها غالباً بر محور صادرات فراوان و بیش‌ازاندازه بوده، رشد چین را نمی‌توان صرفاً با فروش خارجی کالاها و خدمات مرتبط دانست، بلکه با مصرف داخلی گسترده و سرمایه‌گذاری خارجی نیز ارتباط می‌یابد. از آن مهم‌تر، چین درهای خود را به‌سوی واردات، به‌ویژه از سوی کشورهای ضعیف منطقه باز گذاشت. افزون‌بر این، وضعیت ادغام‌کنندگی چین در بخش کالا به‌ویژه در شرق این کشور به شرکت‌های صنعتی همسایگان نظیر ژاپن و کره جنوبی اجازه داده است تا از مزیت کارگر ارزان و زمین برای تولید کالاهایی با ارزش افزوده بالا برای صادرات به سایر نقاط جهان استفاده کنند. چین همچنین در برقراری روابط همکاری‌جویانه اقتصادی با همسایگان خود از طریق برداشتن گام‌های مستحکم، نظیر موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد^۱ با مجموعه آسه‌آن و تک‌تک کشورهای عضو آن موفق بوده است. در مورد کشورهای ضعیف‌تر نیز به‌ویژه در جنوب غرب چین نظیر کامبوج، لائوس، میانمار و ویتنام، پکن از سال ۲۰۰۴ با اجرای طرحی مشابه طرح مارشال به سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های این کشورها مبادرت کرده است (Lam, 2006: 198; Zhou, 2010: 139). بنابراین، پکن با این مقولات می‌تواند مدعی شود که دکترین «ظهور مسالمت‌آمیز» به بهبود وضعیت کشورهای آسیایی منجر شده است.

دکترین ظهور مسالمت‌آمیز علی‌رغم آنکه تمرکز خود را بر توسعه و پیشرفت چین به‌دور از تنش می‌گذارد، در واقع پیامی است روشن برای سایر کنش‌گران بین‌المللی؛ این پیام حاوی این محتواست که از نظر پکن اولاً توسعه مبنای اصلی



سیاست‌گذاری است و ثانیاً این مبنای توسعه در شرایط صلح‌آمیزی میسر می‌شود که چین خواهان آن است. باین حال، نکته‌ای که نمی‌توان از آن غافل ماند این است که گرچه دکترین ظهور مسالمت‌آمیز در ابعاد چندگانه اقتصادی و سیاسی به‌دنبال تضمین محیط جذاب منطقه‌ای و دفع «تصور تهدید» در نزد نخبگان کشورهای همسایه است، اما شرایط تحقق آن در گیرودار چالش‌های مختلف ژئوکالچر، ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک در سایه‌ای از ابهام باقی مانده است؛ چالش‌هایی که می‌تواند در آینده، منبع بالقوه‌ای از محرک‌ها برای تقویت «تصور تهدید» از چین باشد.

۳. ظهور مسالمت‌آمیز و چالش‌های فرارو

دکترین ظهور مسالمت‌آمیز به‌منزله راهبرد بلندمدت رهبران چین برای تحقق اهداف کلان رشد و توسعه اقتصادی، در پرتو مدیریت چالش‌های عمده به‌ویژه در سطح منطقه و در ادامه در محورهای گوناگون چالش‌زا همچون اقتصاد، فرهنگ و سیاست واجد برنامه‌ها و مسیرهای تعیین‌شده‌ای است که می‌تواند به تحقق کلی این دکترین منجر شود. با وجود اینکه از زمان طرح این راهبرد در سال ۲۰۰۳ تا پایان اولین دهه از هزاره جدید، ابزارهای دیپلماتیک و سازوکارهای جامع مقامات پکن در جهت ممانعت از تشدید «تصور تهدید» به‌کار گرفته شده اما این «تصور تهدید» همچنان به‌مثابه یک عامل پیشگیری‌کننده از تلقی چین به‌عنوان کشوری عادی^۱ در نزد کشورهای شرق آسیا عمل کرده است. این موضوع که در قالب شاخص‌های تصور تهدید نمود یافته ماحصل چالش‌های سه‌گانه پیش‌رو در بخش‌های ژئواکونومیک، ژئوکالچر و ژئوپلیتیک است که هرچند در دو مورد نخست تا حد بسیاری چین در مدیریت جریان‌های تنش‌زا موفق بوده اما عرصه ژئوپلیتیک با ماهیت سیاست قدرت مانع از بروز آثار مثبت حوزه‌های دیگر شده است.

۳-۱. چالش‌های مدیریت‌شده و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز

منظور از چالش‌های مدیریت‌شده رفع کامل این چالش‌ها نیست بلکه این حوزه به

چالش‌هایی اشاره دارد که اولاً در قالب سیاست قدرت نبوده و از این جهت مدیریت آنها امکان‌پذیر است و ثانیاً انعطاف‌پذیری چین در این حوزه‌ها مشهود است و از این جهت پکن توانسته پاسخ‌های درخوری با هدف کاهش تنش‌ها به آن بدهد. این چالش‌ها در دو حوزه ژئواکونومیک و ژئوکالچر متمایز می‌شوند:

۱-۳. چالش‌های ژئواکونومیک

آغاز سیاست درهای باز هم‌زمان با تشدید روند اصلاحات در جمهوری خلق چین که از اواخر دهه ۱۹۷۰ آغاز شد در نخستین دهه از هزاره نوین منجر به تبدیل چین به یکی از غول‌های بزرگ اقتصادی شده است. این تحول علاوه بر آثار بین‌المللی، با روندها و جریان‌های اقتصادی منطقه شرق آسیا به شدت مرتبط است. مهم‌ترین نقطه عطف در این زمینه، بحران مالی کشورهای جنوب شرق آسیا در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ بود که طی آن با ناکارآمدی سیاست‌های غرب به‌ویژه صندوق بین‌المللی پول، چین به‌مثابه یک منجی وارد عمل شده و توانست با در نظر گرفتن برخی ابزارها و سیاست‌های اقتصادی ترجیحی نقش مهمی را در فرایند مدیریت بحران ایفا کند (Lim, 2010: 441). این تحول باعث شد تا در دهه بعد از آن به تدریج مسیر و نگاه کشورهای منطقه در اتخاذ مدل‌های توسعه از نوع ژاپنی آن به سمت مدل چین با عنوان اجماع پکن^۱ حرکت کند (نک: Ramo, 2004) و به تدریج این کشور به کنش‌گر مسلط اقتصادی منطقه تبدیل شود. این تغییر نقش چین در میان‌مدت باعث شد تا فرایندها و روندهای اقتصادی منطقه تا حدّ بسیاری با سیاست‌های اقتصادی پکن همراه شود. با وجود آنکه ایفای نقش چین در سیستم اقتصادی منطقه به‌نوعی با منافع کشورهای جنوب شرق آسیا پیوند داشت اما به تدریج این سیاست‌ها به ایفای نقش دوگانه‌ای منجر شد؛ از یک سو نقش مسلط چین در این حوزه آنچنان برجسته بود که صرف‌نظر کردن کشورهای منطقه از آن بیم بحرانی دیگر را در میان آنان دامن می‌زد و از سوی دیگر تداوم این وضع تا حدّ بسیاری منجر به حاشیه‌ای شدن اقتصادهای کوچک و وابستگی شریان‌های پولی و مالی به نوسانات سیاست‌های اقتصادی چین می‌شد (Lim, 2010: 441). همین موضوع در سال‌های اخیر

در کنار وجوه ذیل، برانگیزنده تردید در ثبات چین در حوزه اقتصاد منطقه‌ای بوده است. مهم‌ترین این وجوه عبارتند از:

- عدم توانایی چین در تداوم روابط اقتصادی پر دامنه به‌ویژه در زمان رکودها که با وجود ارائه برخی کمک‌ها، این کشور کمتر متقاضی کالاهای کشورهای جنوب شرق آسیا می‌شد؛

- حرکت سیل‌گونه کالاهای ارزان‌قیمت چینی به سوی بازار کشورهای منطقه و در نتیجه رکود بسیاری از مراکز تولیدی و از بین رفتن توانایی رقابت در این کشورها که این امر بعد از پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ تشدید شد؛

- پیوندهای نامشخص مؤسسات و شرکت‌های به‌ظاهر خصوصی چین با بخش دولتی و سیاست حمایت‌گرایانه دولت در برابر آنها؛

- بهره‌گیری زیاد چین از ابزار کاهش ارزش پول خود در مواقع اضطراری و در نتیجه فشار به رقبا در فروش کالاهای؛

- دریافت و جذب بیشترین سرمایه‌گذاری خارجی جریان‌یافته از غرب توسط چین و کانالیزه کردن آن به درون مرزهای خود؛

- عملکرد این کشور به‌مثابه مرکز مونتاژ کالاهای تولیدی کشورهای منطقه و صادرات آنها به غرب که در عمل مانع از حضور سرمایه‌گذاران و تولیدکنندگان این کشورها در بازارهای جهانی به‌طور مستقیم می‌شود. این موضوع آهنگ تجاری منطقه جنوب شرق و تا حدی شمال شرق آسیا را به نوسانات اقتصاد چین پیوند زده است (Pettman, 2009: 213؛ Wibow, 2009: 128؛ Deng & Zheng, 2009؛ Glosny, 2007: 168).

تردید در سیاست‌های اقتصادی چین از سوی رهبران کشورهای منطقه بی‌شک در بلندمدت همسو با اهداف پکن نیست، زیرا ثبات منطقه‌ای برای جلوگیری از مداخله خارجی در مدیریت الگوهای رفتاری در گرو هم‌افزایی میان کشورهای منطقه و پرهیز از تنش است. به همین روی، مقامات چین از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و به‌ویژه پس از بحران مالی آسیا با انجام اقدامات ذیل سعی در مدیریت چالش‌های ژئواکونومیک داشته‌اند. برخی از این اقدامات عبارتند از:

- در نخستین اقدام قابل توجه، پیرو ناکامی امریکا و صندوق بین‌المللی پول در مواجهه با آثار بحران مالی آسیا، چین توانست از طریق جلوگیری از کاهش ارزش پول و ارائه کمک‌های مالی اضطراری به کشورهای منطقه زمینه را برای رقابت‌پذیر کردن کالاهای کشورهای منطقه و متوقف شدن مسیر بی‌رویه رکود فراهم کند (Pettman, 2009: 120; Lanteigne, 2009: 119-122). امضای موافقت‌نامه همکاری جامع اقتصادی با آسه‌آن^۱ در سال ۲۰۰۴ گام بزرگ دیگر پکن در رفع تنش‌ها بود. هدف اصلی این موافقت‌نامه کنار گذاشتن تمامی تعرفه‌های گمرکی تا سال ۲۰۱۵ بود. طرح چین برای ساخت ۸ سد بزرگ بر روی رودخانه مکونگ^۲ که این اقدام با توجه به موقعیت چین در سرشاخه‌های رودخانه می‌توانست به پروژه‌های آبیاری، صنایع، حمل‌ونقل و ماهی‌گیری در کشورهای همسایه به‌ویژه لائوس کمک فراوانی کند؛ امضای موافقت‌نامه‌های متعدد تجارت آزاد با آسه‌آن و کشورهای عضو آن از جمله سنگاپور در ذیل چهارچوب آسه‌آن +۱؛ بیانیه مشترک برای توسعه بنادر دو طرف در اکتبر ۲۰۰۷؛ تلاش برای تسهیل جریان سرمایه‌گذاری دوجانبه و در ادامه تأکید بر افزایش مبادلات تجاری میان طرفین که این امر می‌تواند ایجادکننده این تصور در نزد کشورهای آسه‌آن باشد که رشد اقتصادی چین نه تنها تهدید نیست بلکه واجد مزایایی نیز برای آنها می‌باشد (Pettman, 2009; Ryosei & Wang, 2004: 241). از جمله اقداماتی است که نشانگر اهتمام پکن در راستای رفع چالش‌ها در حوزه اقتصاد با کشورهای منطقه به‌ویژه جنوب شرق آسیا بوده است و از این نظر می‌توان گفت که حوزه ژئواکونومیک در شرق آسیا یک حوزه مدیریت‌شده محسوب می‌شود که در آینده و در پرتو هم‌افزایی می‌تواند فراتر از چالش به‌عنوان مبنای همکاری فراگیرتر مطرح شود.

۲-۱-۳. چالش‌های ژئوکالچر

چالش‌های ژئوکالچر به دسته‌ای از تفاوت‌ها و اختلافات اشاره می‌کند که عمدتاً در حوزه‌های فرهنگی و تمدنی نمود بارز و محسوسی دارند؛ به عبارت دیگر جغرافیای فرهنگی در حالت تنوع و تکثر و نبود بسترهای همکاری جویی و درعین حال

1. ASEAN- China Comprehensive Economic Cooperation Agreement
2. Mekong

تساهل می‌تواند به‌مثابه چالش در برابر سیاست خارجی کشورها قرار گیرد (نک: قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۱).

منطقه شرق آسیا (جنوب شرق و شمال شرق) از حیث شاخصه‌های فرهنگی و تمدنی دارای وجوه مشابه و برجسته‌ای است. شیوه زندگی کشاورزی، تفوق آیین‌های بودیسم و کنفوسیوئیسم همراه با ریشه‌های نژادی مشترک، زمینه‌ساز تشابه فرهنگی در این منطقه بوده است (Connors, 2005: 136). این روندهای تاریخی ارزش‌هایی را در طول زمان بر منطقه تحمیل کرده که تفاوت‌های ارزشی و فرهنگی به وجه مسلط و گریزناپذیر روابط تبدیل شده است.

مهم‌ترین بعد تنش‌زا در حوزه ژئوکالچری که منطقه را مستعد ناآرامی کرده است، ظهور ایدئولوژی‌های متفاوت در کشورهای منطقه می‌باشد. به‌جز کشورهای منطقه هند و چین (لائوس، میانمار، کامبوج و ویتنام) و کره شمالی که کم‌وبیش در معرض ایدئولوژی کمونیستی قرار داشته‌اند، سایر کشورها به‌نوعی با اولویت بخشیدن به تفاسیر لیبرالی از دولتمداری و چینش عناصر حکمرانی خود بر این اساس، در تفاوت اصولی با چین قرار گرفته‌اند. بعد از به حاکمیت رسیدن کمونیست‌ها در چین، ماجراجویی‌های ایدئولوژیک پکن در منطقه و تردید آن در عملکرد و نیت کشورهای منطقه همواره منبعی از تنش و تعارض بوده است؛ به‌طوری‌که علاوه بر اختلافات چین کمونیست با کشورهای غیر کمونیست در بعد ارزشی، تفاسیر متفاوت از تحقق سوسیالیسم و کمونیسم نیز به اختلافات این کشور با کشورهای کمونیست دیگر به‌ویژه حوزه هندوچین دامن زده است.

تفاوت ایدئولوژیک به‌نوبه خود منجر به ذهنیت و تجربه تاریخی متفاوت در منطقه شده است. ماجراجویی‌های پکن در دوران جزم‌گرایی مائو از یک‌سو و ایجاد فرصت توسط کشورهای منطقه برای حضور پیگیر و فعالانه قدرت‌های فرامنطقه‌ای و معارض چین از سوی دیگر به مسئله ذهنیت منفی تاریخی افزوده است. این درحالی است که کشورهای منطقه همواره از نظام خراج‌گذاری چین در عصر امپراتوری و احیای مجدد آن بیم داشته‌اند (چین، ۱۳۸۹: ۸۶).

باین‌حال باید توجه داشت که حوزه فرهنگ، مانند اقتصاد از نقاط قابل انعطاف در سیاست‌گذاری پکن بوده است. علی‌رغم ایدئولوژی متفاوت، نخبگان

پکن در سال‌های گذشته تلاش کرده‌اند تا با پررنگ کردن وجوه غیرایدئولوژیک، عملاً حوزه کارکردی سوسیالیسم را به‌ویژه در امور اقتصادی نمایندگی کنند (Li & Fuman, 2010: 56). از سوی دیگر، در ابعاد هویتی و ناسیونالیستی که نمود بارز مسئله تفاوت ارزش‌ها بوده است، با وجود تکرار حوزه ناسیونالیسم وجه غالب، ناسیونالیست‌های پراگمات بوده‌اند که نیروی ناسیونالیستی را در خدمت توسعه گرفته و از این‌رو مانع از آن شده‌اند تا خوانش‌های افراطی ناسیونالیسم در داخل چین به قدرت رسیده و بر دامنه تنش‌ها بیفزایند (بنگرید به Zhao, 2005: 139).

۲-۳. چالش‌های ژئوپلیتیک و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز

برخلاف حوزه‌های ژئوکالچر و ژئواکونومیک که قرابت فرهنگی و اقتصادی کشورها و ماهیت انعطاف‌پذیر عناصر این حوزه‌ها عامل مهمی در جلوگیری از تبدیل ظرفیت‌های چالش‌زای آنها به تهدیدات و تنش‌ها در سطح منطقه شرق آسیا بوده، معضلات ژئوپلیتیک آینه تمام‌نمای ساخت امنیتی و پیچیدگی آن است. این چالش‌ها که بخش عمده‌ای از آن یادگار دوران جنگ سرد بوده و بخش دیگری از آن به رقابت‌های درون‌منطقه‌ای و مداخلات فرامنطقه‌ای بازمی‌گردد، همواره چین را به‌عنوان یک طرف موضوع، درگیر ساخته است. قرارگیری تقریبی چین در محور تمامی معضلات ژئوپلیتیک منطقه به چند دلیل عمده است؛ نخستین عامل، نقش تفوق جویانه و در بیان یاچینگ چین (۱۳۸۹) ایجاد ماهیت نظام خراج‌گذارانه چین در طول تاریخ است^(۳). این نقش باعث شده تا علاوه بر آنکه چین خود را به‌نوعی در قبال تحولات منطقه مسئول بداند، نوع برداشت و نگاه کشورهای منطقه نیز به این جایگاه با احتیاط عمل و ملاحظه‌کاری همراه باشد. دومین مؤلفه در برجستگی موقعیت چین در سطح منطقه به نظام سیاسی این کشور اشاره دارد. با وجود آنکه کشورهای هم‌چون کره شمالی و ویتنام نیز نظام سیاسی کمونیستی را در خود حاکم می‌بینند اما قدرت چندوجهی چین در حوزه‌های موضوعی گوناگون باعث شده تا این ذهنیت غلبه یابد که قرارگیری این منابع قدرت در اختیار رژیم‌های که اولاً اقتدارگراست و ثانیاً از نوع و ماهیت سایر نظام‌های سیاسی در سطح منطقه متفاوت است، در نهایت می‌تواند موجب اقدامات غیرمنتظره و غیرعقلانی باشد. سومین



عامل، وسعت جغرافیایی و حائل بودن حوزه سرزمینی چین میان چندین زیرسیستم در منطقه شرق آسیا است. این کشور با مسافتی نزدیک به ده میلیون کیلومتر مربع به گونه‌ای واقع شده که می‌تواند هم‌زمان تحولات حوزه‌های ژئوپلیتیکی جنوب شرق، شمال شرق آسیا و زیرسیستم هندوچین را رصد کند. این موقعیت ویژه سبب شده است تا تکوین و تداوم هرگونه مسئله یا بحران در سطوح گوناگون منطقه‌ای به‌ویژه در حوزه ژئوپلیتیک برای این کشور حائز اهمیت گردد و ازاین‌رو با تداوم رشد اقتصادی خیره‌کننده و لزوم تأمین ثبات و تنش‌زدایی، برقراری امنیت و جلوگیری از تصور منفی و تهدید از این کشور در نزد همسایگان با جدیت خاصی از سوی پکن دنبال شود. بااین‌حال، گوناگونی و تنوع این چالش‌ها (ژئوپلیتیک) در سال‌های اخیر مهم‌ترین مانع در برابر دکنترین‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی چین بوده است. مهم‌ترین این چالش‌های ژئوپلیتیک عبارتند از:

الف - بحران تایوان

با وجود آنکه مسئله تایوان از دید مقامات چینی به‌ویژه وزارت امور خارجه این کشور به‌مثابه یک موضوع داخلی قلمداد می‌شود (Lam, 2006: 185) اما گستره و بازتاب مباحث و پیچیدگی‌های پیرامون این حوزه‌نازعه آنچنان عمیق‌شده که علاوه بر برانگیختن واکنش‌های فرامنطقه‌ای، نوع برخورد و رویکرد چین در قبال آن برای بسیاری از کشورهای منطقه نیز دارای اهمیت شده است.

گرچه حساسیت چینی‌ها نسبت به سرنوشت تایوان پس از انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹ و فرار ملی‌گرایان به این جزیره برانگیخته شد، اما گره خوردن آن به وجهه بین‌المللی چین و تبدیل شدن این جریان به وجه غیرقابل مصالحه منافع ملی این کشور زمانی عینیت یافت که اولاً آمریکا به حمایت همه‌جانبه از این جزیره و حکومت حاکم بر آن پرداخته و ثانیاً چینی‌ها در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ موفق به بازگرداندن هنگ‌هنگ و ماکائو به سرزمین اصلی شدند (نک: Ling & et al, 2010). تصویب قانون «ضد جدایی طلبی»^۱ در سال ۲۰۰۵، تلاش برای انزوای تایوان در مجامع بین‌المللی، اعلام چندین آماده‌باش برای درگیری نظامی، مشارکت فعال در

1. Anti-session Law

بحران ۱۹۹۵ تنگه تایوان و رویارویی ضمنی با امریکا، اعلام مخالفت صریح و قاطع با برگزاری هرگونه رفراندوم یا انتخابات در تایوان و تلاش برای وابسته کردن سرمایه‌های خارجی تجار تایوانی به بازار چین (Peterson, 2004:28؛ Lam, 2006: 185؛ حیدری، ۱۳۸۹: ۴۵۰-۴۴۰) از جمله محورهای تلاش چین برای مدیریت منازعه و اعاده این جزیره به سرزمین اصلی می‌باشد که به‌نوعی نشانگر اهمیت حیاتی حل و فصل چالش و ممانعت از جدایی این بخش برای چینی‌هاست.

مسئله تایوان و اهمیت آن از این اقدامات نیز فراتر رفته و به حوزه‌ای از موضوعات مدنظر نخبگانی تبدیل شده است که تصدی جایگاه‌های عالی سیاسی را برای خود در گرو ارائه راهکار و تاکتیک‌های مناسب برای اعاده تایوان به سرزمین اصلی می‌بینند. این موضوع باعث شد تا هو جین تائو در سال ۲۰۰۳ با تصدی مقام ریاست جمهوری، بلافاصله موضع جیانگ زمین - رئیس‌جمهور پیشین - در رویکرد انعطافی در قبال تایوان و مصالحه با امریکا را مورد تقبیح قرار داده و از امریکا خواست ضمن اجتناب از ارائه سیگنال‌های نادرست به تایوان، مصالح کلی روابط دو کشور را تحت الشعاع موضوعی که در صلاحیت داخلی چین قرار دارد، ننماید (Ling & et al, 2010: 185).

بنابراین بررسی روند تحولات در سطح دو جانبه بین تایوان و جمهوری خلق چین، به‌عنوان یکی از متغیرهای اصلی تأثیرگذار در ایجاد بحران و واگرایی در منطقه نیازمند تبیین رویکردهای رهبران و دستگاه تصمیم‌گیری دو کشور است. نخبگان سیاسی جمهوری خلق چین هرگز هویت تایوان را به‌عنوان یک موجودیت مستقل سیاسی نپذیرفته‌اند و راهکارهای زیر را در مقابل تایوان اتخاذ کرده‌اند: منزوی ساختن تایوان در صحنه جهانی از طریق جلوگیری از تماس رهبران تایوان با جهان خارج، نظیر سفرهای خارجی، پیشگیری از تلاش تایوان برای تحقق شناسایی آن جزیره به‌عنوان یک کشور مستقل، ممانعت از خریدهای تسلیحاتی تایوان، جلوگیری از عضویت تایوان در سازمان ملل متحد، ممانعت از بین‌المللی شدن موضوع وحدت و مداخله دیگر کشورها در این روند و تقویت مناسبات و پیوندهای اقتصادی با تایوان (حاجی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

ابزارهای مسالمت‌آمیز و حفظ گزینه نظامی را به‌طور هم‌زمان به‌کار گرفته‌اند. استفاده از ابزارهای مسالمت‌آمیز، به‌ویژه اقتصادی، پایه اصلی سیاست رهبران نسل چهارم^(۴) در قبال بحران تایوان به‌شمار می‌رود. آنان امیدوارند با پیگیری این رویکرد و اتصال هرچه بیشتر اقتصاد تایوان به اقتصاد چین، زمینه را برای الحاق مسالمت‌آمیز آن به سرزمین اصلی فراهم آورند. طبیعی است که گسترش تعاملات اقتصادی، افزایش تماس‌های مردم دو کشور و تبادل فرهنگی را در پی دارد. در سال‌های اخیر و متأثر از رشد اقتصادی چین و مهم‌تر از آن پیش‌بینی تداوم این رشد، افراد زیادی در تایوان تمایل به زندگی در چین پیدا کرده‌اند. به همین دلیل برای نخستین‌بار شهر شانگهای عنوان چهارمین شهر مورد علاقه مهاجران تایوانی را برای سکونت، به خود اختصاص داده است. جنبه دیگری از رویکرد مسالمت‌آمیز چین برای حل بحران تایوان، تلاش برای برقراری پیوندهای مستحکم با رهبران حزب کومین‌دانگ، که موضع معتدلی در قبال چین دارند، در همین راستا صورت گرفته است (سازمند، ۱۳۹۰: ۲۶۴-۲۶۲).

گرچه استفاده از ابزارهای مسالمت‌آمیز، وجه غالب سیاست چین در قبال تایوان را شکل داده و ادبیات این کشور در قبال این بحران همواره ادبیاتی مسالمت‌آمیز بوده است، اما طی این سال‌ها گزینه نظامی نه‌تنها کمرنگ نشده بلکه به‌سرعت تقویت شده است. به‌عنوان نمونه بودجه نظامی چین در سال‌های اخیر همواره رشدی دورقمی داشته به‌گونه‌ای که یکی از بالاترین نرخ‌های رشد در سطح جهان را به خود اختصاص داده است. گرچه دلایل مختلفی برای این افزایش شدید بودجه نظامی چین ذکر شده است - که مهم‌ترین آن تلاش این کشور به‌عنوان قدرتی در حال ظهور برای ارتقاء توانمندی‌های دفاعی و تهاجمی است - اما به‌نظر می‌رسد تایوان به تهدید اصلی امنیت ملی این کشور تبدیل شده است. افزون‌بر این، همان‌طور که گفته شد، حزب کمونیست چین در سال ۲۰۰۴ قانونی موسوم به «قانون ضد تجزیه‌طلبی» را در کنگره ملی خلق به تصویب رساند که بر مبنای آن در صورتی که نیروهای استقلال‌طلب در تایوان، اعلام استقلال کرده و انسجام سرزمینی چین را با خطر مواجه سازند، دولت باید با استفاده از زور آنها را سرکوب کند. در مجموع می‌توان گفت چینی‌ها دو رویکرد سخت و نرم را برای پاسخ گفتن

به دو سناریوی محتمل در بحران تایوان به‌کار گرفته‌اند. سناریوی اول که آنان امید بیشتری به تحقق آن دارند و عمده انرژی خود را صرف پیشبرد آن می‌کنند، الحاق مسالمت‌آمیز تایوان به سرزمین اصلی است و سناریوی دیگر که در صورت تحقق، نوعی تراژدی برای سیاست خارجی چین محسوب می‌شود، اعلام رسمی استقلال از سوی رهبران تایوان و جنگ است.

در مقابل به‌نظر می‌رسد تایوان مصمم است استقلال دوفاکتو خود از چین را حفظ کرده و آن را تبدیل به استقلال دوزوره کند، درحالی‌که چین مصمم است تایوان را دوباره به خاک خود ضمیمه کند. هرچند قضیه تایوان چندین بار سبب بحرانی شدن اوضاع در شرق آسیا شده است، ولی چین قصد ندارد که از شدت واکنش خود نسبت به آن بکاهد. درواقع چین شکی بر جای نگذاشته که برای جلوگیری از استقلال تایوان به جنگ مبادرت خواهد کرد. چین تعداد زیادی موشک‌های بالستیک و کروز را در مرز با تایوان مستقر کرده که تایوان را نشانه گرفته‌اند. تایوان نیز می‌گوید که برای مقابله با تهدیدات موشک‌های چینی و تجهیز ارتش خود نیاز به تسلیحات و کمک‌های امریکا دارد، اما از آنجا که چین این منطقه را بخشی از خاک خود می‌داند، هرگونه فروش تسلیحات امریکایی به این کشور را به‌منزله تهدیدی برای امنیت خاک خود تلقی می‌کند (حاجی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

بنابراین آنچه پیامدها و بازتاب‌های بحران تایوان را در سطح منطقه‌ای مستعد شکل‌گیری تصور تهدید از چین می‌کند، حول چند نکته مهم است؛ نخستین نکته به سیاست «چین واحد» پکن بازمی‌گردد. مقامات چینی از دوران جنگ سرد وجود هرگونه حکومت مجزا از سرزمین اصلی چین را در هر نقطه‌ای محکوم کرده و یکی از راهبردها و ملزومات روابط خارجی خود را با سایر کشورها تأکید بر پذیرش اصل «چین واحد» دانسته‌اند (Qurong & Sen Gupta, 1999: c1). بنابراین، سیاست چین واحد به‌مثابه یک خط قرمز در سیاست خارجی این کشور به‌نوعی وظیفه ارسال هشدار به کشورهای منطقه‌ای و فراتر از آن احترام به تمامیت ارضی چین را عهده‌دار است. دومین محور حساسیت‌زا، ارائه نشانه‌های مختلف از جانب پکن مبنی بر عزم و اراده جدی در برخورد و مواجهه مستقیم در حوزه‌های مورد منازعه است. سیاست چین در قبال تنگه تایوان که با بحران رویارویی نظامی در

سال ۱۹۹۶-۱۹۹۵ اوج مقاومت خود را نشان داد، بیانگر آن است که در سایر حوزه‌های مورد منازعه و چالش برانگیز نیز امکان اقدام و عملکرد خارج از عرف‌های دیپلماتیک وجود دارد. فراتر از این حوزه، برخورد پکن در مسئله تایوان تاکنون نمود این عزم از جانب چین بوده که این کشور حاضر است در قبال منافع سرزمینی خود در برابر قدرت‌های بزرگ، حتی ایالات متحده نیز به صف‌آرایی نظامی مبادرت کند. صرف‌نظر از صحت یا تبلیغاتی بودن این وجه، در کمترین حد، چین توانسته این اراده خود را در دو دهه اخیر به کشورهای منطقه تفهیم کند. و در نهایت اینکه با وجود اولویت همزیستی مسالمت‌آمیز در روابط با کشورهای منطقه‌ای، چینی‌ها هدف‌گذاری برخی ائتلاف‌های کشورهای منطقه (نظیر کره و ژاپن) با واحدهای فرماندهی را غیرقابل‌پذیرش دانسته و با نوع برخورد در بحران تایوان نشان داده که ماهیت این ائتلاف‌ها نمی‌تواند متوجه حمایت از حکومت غیرقانونی تایوان باشد زیرا چین در مورد این حوزه ژئوپلیتیکی به تصمیم‌گیری و جمع‌بندی نهایی رسیده است (بنگرید به: Blazevic, 2010: 144-149).

ب - بحران شبه‌جزیره کره

همانند بحران تایوان، مسئله یا بحران ژئوپلیتیکی شبه‌جزیره کره نیز به یادگارمانده از دوران جنگ سرد است. با پایان جنگ کره در آغاز دهه ۱۹۵۰، نخبگان کمونیست کره شمالی به رهبری *کیم ایل سونگ* به این نتیجه رسیدند که تداوم بقا و مقابله با تهدیدات در شرایط جدید جنگ سرد^(۵) بدون توسل به تجهیز نظامی در عمل غیرممکن است. لذا با حمایت ضمنی چین، کره شمالی از دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به توسعه برنامه موشک‌های بالستیک و هسته‌ای مبادرت کرد که این اقدام به‌نوعی پیامد معاهده دوستی، همکاری و کمک دوجانبه^۱ در سال ۱۹۶۱ بود (Gill, 2007: 53). با وجود آنکه تحرکات نظامی کره شمالی در پاسخ به تهدیدات، به‌طور ضمنی تا آغاز هزاره جدید ادامه داشت، تبدیل شدن این مسئله به یک بحران ژئوپلیتیکی رسمی و حساسیت‌زا زمانی کلید خورد که در پی تحریکات امریکا در زمان بوش پسر، کره شمالی در بیانیه‌ای رسمی در اکتبر ۲۰۰۲ بر تداوم غنی‌سازی تأکید کرده و

1. Treaty of Friendship, Cooperation and Mutual Assistance

تمامی سیستم‌های بازرسی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از این کشور خارج شد. خروج از NPT در ژانویه ۲۰۰۳ و کناره‌گیری یک‌جانبه از بیانیه مشترک غیرهسته‌ای شدن شبه‌جزیره در ماه می ۲۰۰۳^(۶) توسط کره شمالی اقدامات بعدی بود که با حساس شدن کره جنوبی و ژاپن بر حوزه و دامنه بحران شبه‌جزیره کره افزود و از این جهت توجه کشورهای منطقه و قدرتهای بزرگ در حل بحران به پکن معطوف شد.

بازتاب و پیامدهای موضع‌گیری چین در قبال بحران شبه‌جزیره کره در ایجاد تصور تهدید از این کشور و زیر سؤال بردن ایده ظهور مسالمت‌آمیز، دارای شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با بحران تایوان است. نخست آنکه برخلاف بحران تایوان، موضع‌گیری چین در مورد مسئله کره شمالی با آمیزه‌ای از همکاری و تعارض با قدرتهای بزرگ و کشورهای منطقه همراه بوده است؛ از یک سو هسته‌ای شدن کره شمالی علاوه بر آنکه ثبات منطقه‌ای - که از دید چینی‌ها برای رشد و ظهور اقتصادی آنها لازم و حیاتی است - را تهدید می‌کند، می‌تواند در آینده زمینه‌های شکل‌گیری رقیبی نوین را در سطح منطقه‌ای برای پکن فراهم آورد. افزون بر آن، گسترش بیم از هسته‌ای شدن کره شمالی در میان کشورهای منطقه، آنها را یا به سمت کسب توانایی هسته‌ای و در نتیجه تعمیق مسابقه تسلیحاتی در منطقه تشویق خواهد کرد، یا آنکه لزوم تأمین امنیت و بقا، آنها را ناگزیر از ائتلاف و اتحاد با قدرتهای منطقه‌ای و در نتیجه حضور آنها در منطقه شرق آسیا می‌کند که از هر دو جهت نمی‌تواند با اهداف و منافع ملی چین سازگار باشد (Lee, 2011). همچنین بحران کره شمالی در صورت وخیم شدن با این امکان همراه خواهد بود که چین در شرایط دوران گذار خود از وضعیت سنتی به سوی یک کشور مدرن (که به شدت نیازمند صلح و ثبات است) در یک جنگ ناخواسته درگیر شود و تنش در شبه‌جزیره کره می‌تواند با مهاجرت گسترده آوارگان به چین همراه شود (Lam, 2006: 188). این امر سبب شکل‌گیری رویکرد منفی نظام بین‌الملل و کشورهای منطقه به عقلانیت نظام‌های کمونیستی خواهد شد.

خروجی این سناریو تلاش‌های مقطعی چین برای حل بحران شبه‌جزیره و اقدام به همکاری با کشورهای دیگر در مذاکرات شش‌جانبه^(۷) است. از این جهت



این بحران نمود موضوع‌گیری متفاوت چین در مقایسه با تایوان است. دومین وضعیت در قبال بحران شبه‌جزیره کره که به‌نوعی نشانگر وجه تشابه جهت‌گیری پکن با مسئله تایوان نیز می‌باشد، عزم این کشور در حمایت از کره شمالی است. در سپهر سیاست‌گذاری مقامات پکن، حمایت از کره شمالی می‌تواند با چند محور مثبت همراه باشد؛ نخستین مؤلفه برانگیزنده حمایت، اشاره آنها به معادله «کره شمالی در ازای تایوان»^۱ است. از دید مقامات پکن اصرار و تأکید ویژه امریکا بر حمایت از تایوان و فروش تسلیحات به این جزیره می‌تواند با حمایت چین از اقدامات پیونگیانگ تعدیل شود و ابزاری در اختیار آنها در مذاکره با واشینگتن قرار دهد. دومین محور جلب نظر پکن در حمایت از اقدامات کره شمالی به ماهیت نظام سیاسی حاکم بر پیونگیانگ بازمی‌گردد. تضعیف و شکست رژیم کیم جونگ‌ایل با ماهیت کمونیستی به‌مثابه فرو ریختن دژی دیگر از نظام‌های چپ‌گرا، به‌هیچ‌روی از حیث ترویج مدل‌های توسعه‌ای چین نمی‌تواند برای پکن مناسب باشد (Lam, 2006: 188). و در نهایت همانند موضوع تایوان، مسئله کره شمالی می‌تواند به عنوان ابزاری در مذاکرات دیپلماتیک در اختیار سیاستمداران چینی قرار گیرد تا از طریق آن بر ضرورت پایان دادن به ائتلاف‌های کشورهای منطقه با قدرت‌های فرامنطقه‌ای - که از دید چین عامل اصلی تحریک کره شمالی برای هسته‌ای شدن است - تأکید کند (Yi, 2009: 779). بنابراین، موضع دوگانه پکن در همکاری و عدم همکاری در خلع سلاح و مدیریت چالش هسته‌ای کره شمالی نشانه دیگری است که در میان‌مدت می‌تواند به‌مثابه منبعی برای شکل‌گیری «تصور تهدید» از چین قلمداد شود که تا حدّ بسیاری ظهور مسالمت‌آمیز را با وقفه مواجه سازد. هرچند نباید از یاد برد سود و زیان محاسبه این دو وضعیت (همکاری یا عدم همکاری در مورد بحران شبه‌جزیره کره) امروزه یک معضل تصمیم‌گیری در نزد مقامات پکن به‌شمار می‌رود.

ج - اختلافات مرزی

سومین چالش ژئوپلیتیک مهم در منطقه شرق آسیا که به‌مراتب از دو معضل دیگر

1. North Korea in Exchange for Taiwan

(بحران تایوان و شبه جزیره کره) وجه منطقه‌ای، ژئوپلیتیک و تهدیدات ناشی از آن محسوس‌تر است، اختلافات مرزی چین با کشورهای منطقه است. آن چیزی که بیش از ماهیت اختلافات مرزی، «تصور تهدید» از چین را در نزد کشورهای منطقه قوی‌تر کرده و در نتیجه موانع ژئوپلیتیکی پیش روی ظهور مسالمت‌آمیز را برجسته نموده، حساسیت شدید پکن در قبال موضوعات حاکمیتی و امکان واکنش‌های سریع و غافلگیرکننده آن است که مثال برجسته آن بیم کشورهای منطقه از پاسخ چین به این اختلافات همانند مسئله تایوان است.

نخستین اختلاف مرزی مهم چین به اختلاف نظر این کشور با ژاپن در مورد حاکمیت بر جزایر سن کاکو^۱ و دیائویاتای^۲ در بخش‌های جنوبی دریای چین شرقی و نیز تعیین حدود دریایی به‌ویژه در فرورفتگی ژی‌هو^۳ در همین دریا بازمی‌گردد. در مورد دو جزیره نخست که هر دو کوچک و بدون سکنه می‌باشند، پکن آنها را ادامه بخش فیزیکی و زمین‌شناختی جزیره تایوان دانسته و در مقابل ژاپنی‌ها این جزایر را بخش جدایی‌ناپذیر اوکیناوا می‌داند (Lo, 1987: c7؛ Mao, 2007) و همین مسئله در مقاطع مختلف به رویکردهای ملی‌گرایانه شدیدی منتهی شده است. اثبات وجود میزان قابل توجهی از منابع و ذخایر گاز طبیعی (در شرایطی که هر دو کشور از واردکنندگان عمده گاز از خارج هستند) نیز در سال‌های اخیر حساسیت موضوع را افزایش داده است (Lanteigne, 2009: 112). علاوه بر دریای چین شرقی، دومین حوزه مورد منازعه مرزی در رابطه پکن با کشورهای همسایه، اختلافات سرزمینی در حوزه دریای چین جنوبی است. جزایر اسپراتلی^۴ و پاراسل^۵ و تعدادی جزایر مرجانی کم‌ارتفاع دو حوزه عمده اختلاف در این دریاست که در مورد نخست، شاهد وجود چالش روابط پکن با ویتنام و در مورد دوم در سطحی وسیع‌تر اختلافات چین با تایوان، برونئی، اندونزی، مالزی و فیلیپین قابل اشاره است (Lo, 1987: c2). موقعیت ارتباطی دریای چین جنوبی به‌مثابه کرویدور دریایی (از تنگه

1. Senkaku
2. Diaoyutai
3. Xihu Trough
4. Spratly
5. Paracel

مالاکا تا تنگه تایوان)، تداوم منازعه حاکمیتی میان چین کمونیست و تایوان و نیاز روزافزون کشورهای منطقه به ذخایر انرژی (در شرایط اثبات وجود منابع غنی انرژی در این حوزه) از مهم‌ترین عواملی بوده که بر حساسیت طرفین در دعاوی افزوده است (Chung, 2004: 130).

با وجود اینکه این اختلافات تاکنون به درگیری فراگیر و همه‌جانبه منجر نشده اما نوع اقدامات و واکنش‌های چین در قبال هر دو اختلاف در دریاهای چین جنوبی و شرقی مستعد نوعی احساس خطر برای کشورهای منطقه بوده است. برخورد نظامی در حوزه دریای چین در مارس ۱۹۸۸ و کشته شدن ۷۲ تن از سربازان ویتنامی در برخورد با ناو چینی، تصرف یکجانبه یکی از جزایر مرجانی توسط چین در سال ۱۹۹۵، توجه خاص به تجهیز ناوگان دریایی و اخیراً مداخله کشتی‌های ماهی‌گیری و نیروی دریایی چین در روند آزمایشات زلزله‌شناسی شرکت نفت دولتی «پترو ویتنام»^(۸) در ماه‌های می و ژوئن ۲۰۱۱ (Yoshihara & Xinhua.net) (Holmes, 2001: 45-50) مهم‌ترین رویدادهایی بوده‌اند که علاوه بر نشان دادن عزم جدی پکن در حفظ تمامیت سرزمینی خود، گویای وجود و تداوم زمینه‌های اختلاف و در نتیجه نگاه توأم با تردید کشورهای منطقه به دکترین ظهور مسالمت‌آمیز چین است.

علاوه بر نگرانی کشورهای منطقه از دعاوی سرزمینی چین، محور دیگری که به نوعی پیامد مستقیم اختلافات ژئوپلیتیک در سطح منطقه است، نوسازی نظامی چین در سال‌های اخیر بوده است. هرچند مقامات پکن در موقعیت‌های مختلف یا آمار نوسازی نظامی ارائه شده از سوی مؤسسات خارجی را رد کرده و یا هدف آمادگی نظامی را دفاعی^(۹) و متوجه تهدیدات فرامنطقه‌ای دانسته‌اند، اما کشورهای منطقه با تفسیر این اقدامات چین به‌عنوان بسترسازی برای اهداف جاه‌طلبانه بر این اعتقادند که نبود هنجارهای امنیتی یکسان در مدیریت رقابت‌های بالقوه از یک‌سو و عدم تقارن میان نیروهای نظامی این کشورها با چین از سوی دیگر، نشان می‌دهد که هرگونه تلاش برای ایجاد تحول نظامی نمی‌تواند بیانگر اهداف و نیات خیرخواهانه چین در منطقه باشد (Cunha, 1998: 3).

همانند تلاش‌های چین در پاسخ‌گویی به چالش ژئواکونومیک و ژئوکالچر،

تصمیم‌گیرندگان سیاسی در این کشور غافل از ارائه پاسخ مناسب در مدیریت چالش‌های ژئوپلیتیک نبوده‌اند. به عبارت دیگر، نخبگان چین با در نظر گرفتن الزامات ناشی از دکترین ظهور مسالمت‌آمیز، تلاش کرده‌اند تا از طریق امضای بیانیه‌های مشترک پیرامون مسائل امنیت غیرستنی^۱ در منطقه، امضای معاهده منطقه‌عاری از سلاح‌های هسته‌ای در جنوب شرق آسیا^۲ در سال ۱۹۹۹، الحاق به معاهده همکاری و دوستی^۳ که به نوعی این کشور را ملزم به حلّ منازعات سرزمینی با لائوس و ویتنام و حل اختلافات مرزی در دریاها با کشورهای هم‌مرز در دریای چین جنوبی می‌نمود، تأکید بر سیاست‌های چندجانبه‌گرایانه و ارائه دکترین‌هایی همچون «همسایه خوب» و دیپلماسی پیرامونی، این چالش‌ها را پاسخ گفته و با رفع «تصور تهدید» از چین، زمینه اجرایی‌سازی ظهور مسالمت‌آمیز و در ادامه، تحقق ثباتی که پیش‌نیاز توسعه اقتصادی است را فراهم آورند که این امر با تداوم منازعات ژئوپلیتیکی تا مقطع فعلی در عمل ناکام مانده است.

نتیجه‌گیری

از اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی که مسیر رشد و توسعه چین در پرتو مدیریت نخبگان این کشور کلید خورد، همواره موضوع مورد توجه در محافل تصمیم‌گیری این کشور، فراهم آوردن زمینه‌ها و شرایطی بود تا در پرتو آن توسعه اقتصادی محقق شده و سپس تحقق و دستیابی به سایر شاخص‌های قدرت امکان‌پذیر شود. به همین روی، تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران این کشور با علم به لزوم کاستن از تنش‌ها و ایجاد ثبات برای تحقق توسعه پایدار به گسترش روابط با کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ پرداخته و در این راستا ارائه دکترین‌هایی مهم در سیاست خارجی، همچون ظهور مسالمت‌آمیز، بستر ساز این حرکت بود.

علی‌رغم طرح دکترین ظهور مسالمت‌آمیز از سال ۲۰۰۳ توسط هو جین تائو که محور اصلی توجه آن به کاهش تنش‌ها در روابط با کشورهای منطقه شرق آسیا و کاستن از «تصور تهدید» از چین معطوف بوده، به نظر می‌رسد تحقق این دکترین که

1. Non-Traditional Security Problems
2. The Southeast Asia Nuclear Weapon Free Zone Treaty
3. Amity and Cooperation Treaty

با آینده رشد و توسعه اقتصادی چین در پیوندی ناگسستنی قرار دارد، با چالش‌هایی عمده در سطح منطقه‌ای مواجه است. هرچند مقامات پکن تلاش کرده‌اند تا با اقدامات خود به چالش‌های سه‌گانه فراروی تحقق این دکترین در ابعاد ژئوکالچر، ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک پاسخ دهند، اما برخلاف دو حوزه نخست، پاسخ‌ها در حوزه ژئوپلیتیک تاکنون با نتایج قابل انتظار همراه نبوده و همین مهم منجر به تبدیل چالش‌های ژئوپلیتیک به اصلی‌ترین چالش در برابر تحقق دکترین ظهور مسالمت‌آمیز شده است. اختلافات مرزی چین با کشورهای همسایه به‌ویژه در مناطق دریایی نفت‌خیز، بحران تایوان و بحران شبه‌جزیره کره، مهم‌ترین معضلات ژئوپلیتیک هستند که چین با درگیری در هریک از آنها در عمل، در وضعیتی واقع شده که انعطاف در مورد آنها می‌تواند کاهش نقش و عقب‌نشینی از اصول حاکمه این کشور تلقی شود و درعین حال پیگیری جدی و تلاش برای حفظ منافع خود در این عرصه‌ها نیز به‌نوعی مقوم تصوراتی از این کشور در نزد کشورهای منطقه است که می‌تواند در میان‌مدت به چالش‌هایی بزرگ‌تر منجر شود. با توجه به وضعیت بالقوه خطرناک هریک از این معضلات امکان درگیری در یک جنگ ناخواسته که بی‌تردید در مغایرت با دکترین ظهور مسالمت‌آمیز چین نیز می‌باشد، چندان دور از ذهن نیست.

در مجموع به‌نظر می‌رسد خواست و اراده چین برای حرکت در منحنی قدرت (که تا حد بسیاری به توسعه اقتصادی این کشور گره خورده) در گرو تثبیت نقش منطقه‌ای این کشور است و تحکیم این جایگاه نیز که پیش‌نیاز ایفای نقش فعالانه در عرصه بین‌المللی می‌باشد، در گرو مدیریت چالش‌ها و ارائه راهکارهایی میانی از جمله اهمیت دادن به سیاست منطقه‌گرایانه در چهارچوب همگرایی است؛ همگرایی‌ای که علی‌رغم موانع فراروی آن، می‌تواند با آغاز از حوزه‌های کمتر مورد منازعه اقتصادی و با تأکید بر ارزش‌های مشترک فرهنگی و تاریخی ضمن کاهش تنش‌ها، به کاهش نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای و مداخلات آنها منتهی شود.*

یادداشت‌ها

۱. ده کشور عضو آسه آن عبارتند از: مالزی، اندونزی، فیلیپین، میانمار، ویتنام، تایلند، کامبوج، لائوس، برونئی و سنگاپور.
۲. در تقسیم‌بندی از نسل رهبران کمونیست چین از مائو زدوئنگ به‌عنوان رهبر نسل اول، دنگ شیائوپینگ به‌عنوان رهبر نسل دوم، جیانگ زمین رهبر نسل سوم و هو جین تائو رهبر نسل چهارم نام برده می‌شود.
۳. نظام خراج‌گذاری در شرق آسیا به دوران پیش از سده بیستم و زمان حکومت امپراتوران چین بر سرزمین اصلی چین و نواحی پیرامونی آن اشاره دارد. در این نظام، امپراتور چین با برقراری سنت دریافت خراج از اقوام و سرزمین‌های پیرامونی عملاً خود را به‌مثابه حاکم مطلق دیگر نواحی در شرق آسیا معرفی کرد.
۴. مائو از رهبران نسل اول، دنگ شیائوپینگ از رهبران نسل دوم، جیانگ زمین از رهبران نسل سوم و هو جین تائو از رهبران نسل چهارم چین محسوب می‌شوند.
۵. مهم‌ترین عامل در بیمناک شدن مقامات کره شمالی از تداوم امنیت و بقا خود در شرایط جنگ سرد، تغییر مناسبات درونی جهان کمونیستی از دهه ۱۹۶۰ بود که طی آن چین و شوروی در مقابل هم قرار گرفته و در این شرایط پیونگ یانگ از برخورداری خود از حمایت یکپارچه جهان کمونیسم دچار تردید شد (داری ش ۱۳۶۸: فصل اول).
۶. این بیانیه از سال ۱۹۹۲ دو طرف (کره جنوبی و شمالی) را متعهد می‌کرد که به آزمایش، تولید، دریافت، تصاحب، نگهداری و یا هرگونه استفاده از سلاح‌های هسته‌ای مبادرت نکنند (Gill, 2007).
۷. مذاکرات شش‌جانبه به مجموعه مذاکراتی اطلاق می‌شود که از آوریل ۲۰۰۳ با هدف خلع سلاح کره شمالی با حضور آمریکا و کره شمالی در پکن آغاز شد و از دور دوم آن یعنی در آگوست ۲۰۰۳ ژاپن، روسیه و کره جنوبی نیز به این جمع اضافه شدند.
۸. نوسازی هسته‌ای تلاش برای ایجاد نیروگاه‌های اتمی جدید، سرعت گرفتن تحولات مدیریتی در درون ارتش آزادی‌بخش خلق (PLA) و تأکید بر کیفی‌سازی نیروها به‌جای توسعه کمی آن از مهم‌ترین تحولات عرصه نظامی چین بوده که نگرانی را در میان همسایگان این کشور ایجاد کرده است (Lanteigne, 2009: 76; Ng, 2005).
۹. مهم‌ترین وجه در ادعای دفاعی بودن نوسازی نظامی چین اشاره آنها به ضرورت تأمین امنیت انتقال انرژی در تنگه مالاکا است.



منابع

الف - فارسی

- چین، یاجینگ. ۱۳۸۹. «چرا نظریه چینی روابط بین‌الملل نداریم؟» در *نظریه غیرغربی روابط بین‌الملل، دیدگاه‌هایی درباره آسیا و فراسوی آن*، گردآورنده آمیتاو آکاریا و بری بوزان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران.
- حاجی‌پور، مجید. ۱۳۹۰. «مشکلات و اختلافات منطقه‌ای و عدم همگرایی در شمال شرق آسیا»، *پایان‌نامه جهت اخذ کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل*، به راهنمایی بهاره سازمند، دانشگاه تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- حیدری، جهان. ۱۳۸۲. «استراتژی آمریکا در قبال تایوان و واکنش چین»، *مجله سیاست خارجی*، سال ۲۴، تابستان، شماره ۲، صص ۴۵۴-۴۲۹.
- داربی‌شر، یان دنیس. ۱۳۶۸. *تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین*، ترجمه عباس هدایت وزیری، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- سازمند، بهاره. ۱۳۹۰. *سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ*، تهران: مؤسسه ابرار معاصر تهران.
- قاسمی، فرهاد. ۱۳۸۴. *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: میزان.

ب - انگلیسی

- Amador, J.S. 2010. "ASEAN in the Asia Pacific: Central or Peripheral?", *Asia Politics and Policy*, Vol. 2. No .4 , pp .601 - 616.
- Blazevic, J. J. 2010. "The Taiwan Dilemma: China, Japan and the Strait Dynamic", *Journal of Current Chinese Affairs*, 39,4, pp. 143-173.
- "Chinese Defense Minister Meets with Vietnamese Counterpart in Singapore", (observed:23/9/2011) Available at: http://news.xinhuanet.com/english/2010/china/2011-06/04/c_13910207.htm
- Chung, Chien - Peng. 2004. *Domestic Politics, International Bargaining and China's Territorial Disputes*, London and New York : Routledge.
- Clegg, J. 2009. *China's Global Strategy: Toward A Multipolar World*,

London: Pluto Press.

Connors, K. M. 2005. "Culture and Politics in the Asia- Pacific: Asian Values and Human Rights", ***In The New Global Politics of the Asian- Pacific***, Edited by: Connors & et.al, London & New York: Routledge.

Cunha, D. 1998. "Southeast Asian Perceptions of China's Future Security Role in Its Backyard", ***in In China's Shadow***, Edited by: Pollack and Yang, RAND.

Deng, Ziliang and Zheng, Y. 2008. "China Reshapes the World Economy", ***in China and the New International Order***, Edited by: Wang and Zheng, London and New York: Routledge.

Dreyer, June Teufel. 2008. ***China's Political System: Modernization and Transition***, New York: Pearson Longman.

Feng, Huiyun. 2007. ***Chinese Strategic Culture and Foreign Policy Decision - Making***, London and New York: Routledge.

Glosny, A.M. 2007. "Stabilizing the Backyard : Recent Development in China's Policy toward Southeast Asia", ***in China and Developing World***, Edited by: Eisenman & et al , London and New York .M.E .Sharpe.

Gill, Bates. 2007. ***Rising Star: China s New Security Diplomacy***, Washington D.C: Brookings Institution Press.

Heberer, T & Schubert, G .eds. 2009. ***Regime Legitimacy in Contemporary China***, London and New York: Routledge.

Lam, W. Willy. 2006. ***Chinese Politics in the Hu Jintao Era: New Leaders, New Challenges***, London and New York: M. E.Sharpe.

Lanteigne, M. 2009. ***Chinese Foreign Policy: An Introduction***, London and New York: Routledge.

Lee, Sunny. 2011. "Unfinished Deal between Pyongyang, Beijing", (observed: 11/6/2011) available at: [www. Atimes.com/atimes/korea/MF14g01.html](http://www.Atimes.com/atimes/korea/MF14g01.html).

Li, Wu and Fumin, Sui. 2010. ***China s Economy***, Cengage Learning.

Lim, L. C. 2010. "The China-ASEAN Tariff Acceleration Clause", ***In China, India and the International Economic Order***, Edited by: Sornarajah & Wang, New York: Cambridge University Press.

Ling, L.H.M and et al. 2010. "Subaltern Straits: Exit, Voice and Loyalty in the United States - China-Taiwan Relations", ***International Relations of Asia-Pacific***, Vol. 10, pp. 33-59.

Mao, S, K. 2007. "The Legal Status of the Diaoyou Islands", ***in China in the***

- Twenty First Century**, Edited by: Hua & Guo, New York: Palgrave Macmillan.
- Ng, Ka. Po. 2005. **Interpreting China's Military Power**, London and New York: Frank Cass.
- Peterson, A. 2004. "Dangerous Games across the Taiwan Strait", **The Washington Quarterly**, 27: 2, Spring, pp.23-41.
- Pettman, Ralph. 2009. "China's Region-Building Strategy in Southeast Asia", in **China and Global Politics of Regionalization**, Edited by: Kowalski, Ashgate.
- Qurong S and Sen Gupta,B, eds. 1999. **China Look at the World**, Delhi: Konark Publishers.
- Ramo, Cooper Joshua. 2004. **The Beijing Consensus**, London: The Foreign Policy Center.
- Ryosei, K and Wang, J. 2004. **The Rise of China and a Changing East Asian Order**, Tokyo, London and New York: Japan Center for International Exchange.
- Teng, Chung - Chian. 2007. "Hegemony or Partnership: China's Strategy and Diplomacy toward Latin America", in **China and Developing World**, Edited by: Eisenman & et al, London and New York: M.E .Sharpe.
- Wibowo, I. 2009. "China's Soft Power and Neoliberal Agenda in Southeast Asia", in **Soft Power: China's Emerging Strategy in International Politics**, Edited by: Mingjiang Li, New York: Rowman & Littlefield Publishers.
- Yi, Yurim. 2009. "How to Negotiate with North Korea", **Asian Politics & Policy**, Vol. 1, No. 4, pp.762-778.
- Yoshihara, T & Holmes, J.R. 2011. "Can China Defend a Core Interest in the South China East?", **The Washington Quarterly**, 2011, 34: 2, pp .45 - 59.
- Zhao, Suisheng. 2005. "China's Pragmatic Nationalism: Is It Managable?", **The Washington Quarterly**, 29: 1, pp. 131-144.
- Zhou, Jinghao. 2010. **China' s Peaceful Rise in a Global Context: A Domestic Aspect of China' s Road Map to Democratization**, Rowman & Littlefield Publishers.